حبیب معنوی الّذی سمّی بجناب علی قبل محمّد علیه بهآء اللّه و نوره ملاحظه فرمایند

۱۵۲[[1]](#footnote-1)۱

بسم ربّنا الأعظم الأقدم الأقدس العلیّ الأبهی

الحمد للّه الّذی تجلّی بأثر قلمه الأعلی علی من فی ملکوت الانشآء اذاً نطق کلّ کلیل و برئ کلّ علیل و استعلم کلّ جاهل و استغنی کلّ فقیر و قام کلّ مقعد و سرع کلّ متوقّف و به توجّهت الوجوه و اقبلت النّفوس و هدرت حمامة البیان علی اغصان سدرة البرهان انّه لا اله الّا هو العزیز المنّان البهآء المشرق من افق مشیّة الرّحمن علی مطالع العرفان و مشارق الایقان الّذین قاموا بأرجلهم و نطقوا بألسنهم و اومأوا بأکمامهم و اشاروا بعیونهم و حواجبهم الی اللّه بارئهم و خالقهم و رازقهم و محییهم و ممیتهم اولئک عباد شهد لهم القلم الأعلی باقبالهم و خلوصهم و خضوعهم و خشوعهم و قیامهم علی هذا الأمر الّذی به اندکّت الجبال و اسودّت وجوه اهل الضّلال الّذین اعرضوا عن المآل و اقبلوا الی کلّ غافل محتال

سبحانک اللّهمّ یا اله الأسمآء و مالک العرش و الثّری اسألک باسمک الّذی به تحرّک القلم علی اللّوح و ظهر منه عبادک و بریّتک بأن تؤیّد اصفیائک علی خدمة امرک علی شأن لا تمنعهم اعراض العلمآء و لا ظلم الأمرآء ثمّ قرّ یا الهی عیونهم بأنوار وجهک و نوّر قلوبهم بضیآء معرفتک ثمّ اظهر منهم فی الملک ما یبقی بدوام ملکوتک و جبروتک انّک انت المقتدر المتعالی العلیم الحکیم

و بعد یا مهجة قلبی و بهجة فؤادی قد تضوّع عرف الخلوص للّه الحقّ اذ فتحت کتابک لعمر المحبوب قد وجدت منه ما وجدت الأشجار من الأمطار فلمّا قرأت و عرفت اردت الغیب المکنون و الکنز المخزون فلمّا حضرت و تشرّفت اشرقت شمس الاذن و عرضت ما فیه تلقآء الوجه اذاً نطق لسان العظمة بما کان الرّوح للأبدان و النّور للأبصار و کوثر الحیوان للعطشان و رحیق العرفان لأهل الامکان قال جلّ کبریائه و عظم سلطانه یا ایّها الشّارب من کأس حبّی ان استمع ندائی من حول ضریحی انّه لا اله الّا انا المهیمن القیّوم قد سمعنا ندائک و اجبناک فضلاً من عندنا و هذا اوّل کتاب منک احضره العبد الحاضر لدی العرش و قرأه امراً من عندنا انّ ربّک لهو القادر الحکیم للّه درّک یا من اقبلت الی الوجه و حضرت هذا المقام الّذی سمّی بالأسمآء الحسنی فی کتاب الأسمآء و سمعت ندآء المظلوم اذ کان ناطقاً باسمه المهیمن علی ما کان و ما یکون قد فزت بما یبقی به ذکرک بدوام الملک و الملکوت کن مشتعلاً بنار الأمر و مضیءً بهذا النّور الّذی به انار من فی ملکوت الغیب و الشّهود طوبی لک بما اردت خدمة مولاک و نطقت بین العباد بما سمعت و رأیت فی هذا المقام المحمود ذکّر النّاس بالاستقامة الکبری و بشّرهم بعنایتی و فضلی و رحمتی الّتی سبقت الوجود انّا نوصیهم بالاستقامة الکبری علی شأن لا یمنعهم کتاب السّجّین و اوراق الزّقّوم قل لو یأتیکم احد بکتاب الفجّار دعوه عن ورائکم ثمّ اقرؤوا ما انزله الرّحمن فی لوح محفوظ

جمیع دوستانرا از قبل مظلوم تکبیر برسان و بگو در اکثری از الواح ذکر امر و عظمت آن و ذکر استقامت و مقام آن شده تا جمیع بعنایت الهی بشأنی فائز شوند که عالم و شئونات آن و ظهورات آن و سطوت آن ایشانرا از افق رحمن منع ننماید ذکر ناعق و طیور لیل در احیان توقّف در عراق و در ارض سرّ و سجن اعظم در الواح نازل و باطراف ارسال شد تا کل مطّلع شوند و به ما اراد اللّه عامل گردند بعضی از نفوس مشاهده شد بمواء سنّور از تغرّدات عندلیب ظهور محروم ماندند مع آنکه مدّعی رتبهٴ بلند استقامت بودند انشآءاللّه باید نفحات رحمن در آن دیار بشأنی متضوّع شود که از برای احدی مجال توقّف نماند کن قائماً علی خدمة مولاک و ناطقاً بذکره و ثنائه بین العباد کذلک یأمرک من عنده امّ الکتاب انتهی

یا حبیب فؤادی عجب در اینست که بعضی از نفوس مابین رائحهٴ دفرا و عنبرسارا فرق نگذارند ملاحظه در اهل بیان که الیوم معرضند نمائید بعینه در سبیل اهل فرقان ماشیند و خود را از اهل بیان مینامند و بکمال خدعه و مکر در اضلال نفوس مقدّسه مشغولند از جمله میرزا احمد کرمانی که از اوّل کمال اقبال و خلوص را اظهار مینمود و بعد نظر بجنون و اعمال شنیعهٴ مردوده واگذاشته شد در بعضی از مدن ارض خاء رفته و به ما امره النّفس و الهوی ناطق و چون اسرار باطنش ظاهر شد و خائب گشت رجوع نمود و چند عریضه بکمال ابتهال و انابه و استغفار بساحت اقدس ارسال داشت و بعد بارض هاء رفته و التجا بیکی از نفوس مقدّسه نموده و ایشان عریضه بساحت اقدس ارسال داشتند و توسّط نمودند بعد در مدینهٴ کبیره رفته و نقض عهد نمود و بعضی کلمات واهیهٴ شیطان را باطراف فرستاد لعمر اللّه انسان از چنین نفوس متحیّر میشود حال چند عریضهٴ این بی‌انصاف موجود است و بقسمی اظهار عجز نموده که هر نفسی مشاهده نماید یقین میکند بر صدق و اقبال و ایمان او و هر جا رفته خود اعمال و اقوالش مترجم باطن او شده و حال از مدینهٴ کبیره اخراجش نموده‌اند اعاذنا اللّه و معشر الموحّدین من مکره و مکر امثاله نزد موافق بموافقت تمام ظاهر میشود و ادّعای ایمان و ایقان مینماید و نزد منافق بکمال اتّفاق ظاهر این ایّام کتابی از سجّین بدست آورده به آبادهٴ شیراز فرستاده و از آنجا صورت کتاب سجّین را نزد یکی از دوستان این ارض فرستادند تفصیل بساحت اقدس عرض شد این بیان از لسان رحمن ظاهر قوله عزّ کبریائه نفوسیکه از ثمرهٴ شجرهٴ قلم اعلی مرزوقند کتب عالم ایشانرا از مالک قدم منع ننماید تا چه رسد باین هذیانات انتهی

و همچنین در لوح یکی از ابناء خلیل که در آن اراضی هستند اینکلمهٴ محکمهٴ مبارکه نازل قوله جلّ اجلاله در سنهٴ اوّلیّه از صریر قلم اعلی اینکلمهٴ مبارکه استماع شد طوبی از برای نفوسیکه امر بدیع را عارف شدند و بصراط بدیع توجّه نمودند و اینمقام بلند اعلی حاصل نمیشود مگر بمحو آنچه از قبل بوده و آذان اصغا نموده نعیماً لمن فاز بهذا المقام الأعزّ الأبهی انتهی

از حقّ میطلبم جمیع را تأیید فرماید بر اصغای کلمهٴ الهیّه فوالّذی تفرّد بالبیان و توحّد بالکلام اگر همین دو فقره که ذکر شد نفوس عالم باصغای آن فائز شوند البتّه حلاوت بیان رحمن را بیابند و از حرارت محبّت مالک امکان بشأنی مشتعل شوند که ما سوی اللّه را معدوم و فانی مشاهده کنند حبّذا ذاک العرف اذ تضوّع بین الأمم یسأل الخادم ربّه بأن یؤیّد العباد علی عرفان هذا الأمر الّذی به تزعزع بنیان الوجود الّا من شآء اللّه مالک الغیب و الشّهود

در این آیهٴ منزلهٴ در کتاب اقدس که در اوّل ورود سجن اعظم نازل شده تفکّر نمائید که میفرماید قوله عزّ اجلاله ان یا ارض الکاف و الرّآء انّا نراک علی ما لا یحبّه اللّه و نری منک ما لا اطّلع به احد الّا اللّه العلیم الخبیر و نجد ما یمرّ منک فی سرّ السّرّ عندنا علم کلّشیء فی لوح مبین انتهی

صدق اللّه ربّنا و ربّ آبائنا و ربّ من فی السّموات و الأرض انّا آمنّا به و بعلمه الّذی سبق الکائنات و برحمته الّتی احاطت العالمین خود آنجناب میدانند وقتیکه کتاب اقدس از سماء مشیّت الهی نازل ذکر احمد هم در ظاهر نبود از تلویحات بیانات منزل آیات باید رفیق هم در آن ارض داشته باشد ولکن بعد لسان قدم بشارت میدهد آن ارض را بقوله تعالی لا تحزنی بذلک سوف یظهر اللّه فیک اولی بأس شدید یذکروننی باستقامة لا تمنعهم اشارات العلمآء و لا تحجبهم شبهات المریبین اولئک ینظرنّ اللّه بأعینهم و ینصرنّه بأنفسهم الا انّهم من الرّاسخین انتهی

طوبی لعین رأت و لأذن سمعت ما نطق به لسان العظمة فی اللّیالی و الأیّام در چند سنهٴ قبل یومی از ایّام جناب امین علیه بهآء اللّه در ساحت اقدس حاضر بودند وجه قدم باو متوجّه و فرمودند انّا وجدنا رائحة دفرآء من ارض الکاف و الرّآء و اینعبد فانی اینفقره را چند سنهٴ قبل در جواب یکی از دوستان نوشته سبحان‌اللّه چه مقدار این نفوس مریبه از صراط مستقیم بعید دیده میشوند مع آیات منزله و براهین ساطعه و بیّنات مشرقه و علامات مشهوده در تیه اوهام سایر و سالکند معنی یوم اللّه را ادراک ننموده‌اند چه اگر ادراک نموده بودند اقلّ من آن محتجب نمیماندند و بچشم و سر ببحر اعظم توجّه مینمودند و میشتافتند گویا از نقرهٴ کبری غافلند و از صور اعظم بیخبر

یکی از حروفات حیّ از نقطهٴ اولی روح ما سواه فداه سؤال از آن نیّر اعظم و مولی الأمم که به من یظهر در بیان مذکور است نمود بقسمی جواب از مصدر امر صادر که هر منصفی ادراک مینماید که اینمقام بذکر و وصف و تعریف و ثنا محتاج نه بلکه مقدّسست از آنچه گفته شده و میشود چه که علم احدی باو احاطه ننموده و نخواهد نمود و ادراک نفسی باو پی‌نبرده و نخواهد برد اینعبد متحیّر است که نفوس غافله چه ادراک نموده‌اند و بچه متمسّکند باری نقطهٴ اولی روح ما سواه فداه در جواب سائل باینکلمات عالیات تکلّم فرموده قوله عزّ ذکره

فقد سمعت کتابک و انّ ما فیه جوهر لو لا ما فیه ما اجبتک علی ذلک القرطاس و لا حینئذ بأعلی ما قدّر فی الابداع فما اعظم ذکر من قد سألت عنه و انّ ذلک اعلی و اعزّ و اجلّ و امنع و اقدس من ان یقدر الأفئدة بعرفانها و الأرواح بالسّجود له و الأنفس بثنائه و الأجساد بذکر بهائه فما عظمت مسئلتک و صغرت کینونیّتک هل الشّمس الّتی هی فی مرایا ظهوره فی نقطة البیان یسأل عن الشّمس الّتی تلک الشّموس فی یوم ظهوره سجّاد لطلعتها ان کانت شموساً حقیقیّة والّا لا ینبغی لعلوّ قدسها و سموّ ذکرها و لو لا کنت من الواحد الأوّل لجعلت لک من الحدّ حیث قد سألت عن اللّه الّذی قد خلقک و رزقک و اماتک و ابعثک فی هیکلک هذا بالنّقطة البیان فی ذلک الظّهور المتفرّد بالکیان فقل اوّلاً اذا اردت ان تخطر بعلمک ذکره سبحان اللّه ذو الملک و الملکوت تسعة عشر مرّة الی آخر قوله عزّ و جلّ

اگر اهل بیان و یا اهل عالم بنور انصاف منوّر شوند و باینکلمات درّیّات که از مشرق سماء علم الهی اشراق نموده نظر نمایند و تفکّر کنند البتّه جمیع بجان ببحر حیوان توجّه نمایند از جمیع بیان جوهری اخذ نموده‌اند و آنرا بابدع بیان ذکر فرموده‌اند فی‌الحقیقه اینکلمهٴ مبارکه جوهر لا عدل له بوده و از کلمهٴ لا نظیر لها فی الکتاب محسوبست یکتا لؤلؤ دریای عرفان است و یکتا کلمهٴ ملکوت بیان قوله عزّ بیانه

و قد کتبت جوهرة فی ذکره و هو انّه لا یستشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان بلی وعزّته تلک الکلمة عند اللّه اکبر عن عبادة من علی الأرض اذ جوهر کلّ العبادة ینتهی الی ذلک فعلی ما قد عرفت اللّه فاعرف من یظهره اللّه فانّه اجلّ و اعلی من ان یکون معروفاً بدونه او مستشیراً باشارة خلقه و انّنی انا اوّل عبد قد آمنت به و بآیاته و اخذت من ابکار حدائق جنّة عرفانه حدائق کلماته بلی وعزّته هو الحقّ لا اله الّا هو و کلّ بأمره قائمون انتهی

با این بیانات واضحه و کلمات محکمه و آیات منیعه و براهین ثابته اهل بیان از ذکر الوهیّت اجتناب نموده و بر اعراض و اعتراض بشأنی قیام کرده‌اند که ذکر آن ممکن نه ملاحظه در علوّ امر و سموّ آن و عزّ او و مقام او نمائید و در پستی این خلق جاهل نادان بعینه مثل اهل فرقان اراده نموده‌اند یک دو هزار سالی وصیّ‌بازی بمیان آرند یک چند امام و همچنین نقبا و نجبائی تعیین نمایند قلم اعلی در اینظهور اعظم میفرماید هذا یوم اللّه ان انتم تعرفون و هذا یوم الظّهور ان انتم تشهدون لا یذکر فیه الّا اللّه وحده ان انتم تشعرون انّه قد اتی بالحقّ مقدّساً عن کلّ شاهد و مشهود و منزّهاً عن کلّ ما جری من القلم و ظهر من اللّسان ان انتم تعلمون انتهی

هر حزبی از احزاب بکلمه‌ئی تشبّث نموده و از مالک آن و منزل آن و خالق آن اعراض کرده بعضی گفته‌اند که مقام الوهیّت مقامیست بزرگ نمیتوان اینمقام را از احدی قبول نمود اولئک انکروا ما نطق به نقطة البیان و ما بشّر به کتب اللّه المهیمن القیّوم نقطهٴ بیان روح ما سواه فداه میفرماید انّه ینطق فیکلّشیء انّنی انا اللّه و همچنین میفرماید لو یستقرّ علی التّراب تنادی ذرّات التّراب علی انّ ذلک عرش قد استوی الرّحمن علیه انتهی

نقطهٴ ظهور الیوم بلسان اهل بها باینکلمه ذکر میشود انّه قد کان مقدّساً عن ذکر الأسمآء و فوقها و دونها و اختها انّه لا یعرف بغیره و لا یوصف بدونه قد شهد کلّشیء بأنّه لهو المقدّس المنزّه عن الاشارات و البیانات و الدّلالات و الأحدیّات و الأبدیّات و برخی اعتراض نموده‌اند بر اینکه باید در مستغاث ظاهر شود و حال وقت ظهور نبوده سلطان قدمی را که نقطهٴ بیان در ذکرش میفرماید او مقدّسست از بیان و اشارهٴ من این قوم بیحیا وقت از برای او معیّن میفرمایند این ذکر مستغاث که حضرت فرموده از برای آنست که خارج را منع نماید و اینکلمه وحدها را سبب امتحان خلق قرار فرموده نفسیکه بشهادت خود نقطهٴ بیان بجمیع بیان معروف نمیشود چگونه بکلمهٴ مستغاث معروف میگردد و مستغاث از بیان محسوبست و انّه لا یعرف بالبیان با اینکه میفرماید اگر این حین ظاهر شود بر کل لازم است اقرار بر آنشجرهٴ مبارکه در کتاب هیاکل سرّ مستغاث مشهود است طوبی للعارفین و بهمین نفس سائل که حرف حیّ است و حال هم موجود است بشارت فرموده‌اند که بشرف لقا فائز میشود قوله عزّ ذکره لعلّک فی ثمانیة سنة یوم ظهوره تدرک لقآء اللّه ان لم تدرک اوّلاً تدرک آخره ولکن ایقن بأنّ الأمر اعظم فوق کلّ عظیم و انّ الذّکر اکبر فوق کلّ کبیر انتهی

باید نفوسیکه متمسّک بذکر مستغاثند در اینکلمات عالیات تفکّر نمایند شاید بالفاظ از بحر معانی محروم نمانند و بذکر مستغاث از سلطان او ممنوع نگردند ای وربّی انّ الأمر اعظم فوق کلّ عظیم و انّ الذّکر اکبر فوق کلّ کبیر طوبی للعارفین و نعیماً للمتفرّسین و المتفکّرین این خادم فانی این اذکار را مکرّراً در نامه‌های دوستان ذکر نموده ولکن چون این ایّام نعیق ناعق که وعده داده شده بود مرتفع گشته و کتاب سجّین بمیان آمده مجدّداً ذکر شد تا آنمحبوب دوستانرا آگاه نماید و اهل بها خود را به ما ینبغی لهم مشاهده نمایند و باستقامت کبری ظاهر گردند انشآءاللّه باید کل بیانات حقّ را ملاحظه نمایند بلکه حفظ نمایند تا از حلاوت کوثر عرفان در کلّ احیان محظوظ باشند

اینکه مرقوم داشته بودید که بعد از فائز شدن بلقا دیدم مقام دیگر از استقرار طلعت مختار عنایت فرموده که جمیع آنجهات و شئونات استقامت قبل نسبت ببعد نفس تزلزل و حقیقت اضطراب بوده و همچنین از حقّ منیع جلّ کبریائه و عظم اجلاله سائل شدید که آنجنابرا بمقامی فائز فرماید که در سبیل حبّش از جان و روان و اسم و رسم و هستی و نیستی و نام و ننگ از کل بگذرند اینمراتب بتمامها در ساحت اقدس امنع اعزّ ابهی جلّت عظمته عرض شد هذا ما نطق به لسان الرّحمن فی ملکوت البیان انشآءاللّه بکمال تقدیس و تنزیه و ما ینبغی لیوم اللّه مشاهده شود و بمقام شهادت کبری فائز گردد الیوم خدمت امر از اعظم اعمال است باید نفوس مطمئنّه بکمال حکمت بتبلیغ امر اللّه مشغول شوند تا نفحات قمیص رحمانی در جمیع جهات متضوّع گردد این شهادت محدود بذبح و انفاق دم نبوده چه که میشود انسان با نعمت حیات از شهدا در کتاب مالک اسماء ثبت شود طوبی لک بما اردت انفاق ما لک و منک و عندک فی سبیلی انتهی

در اینمقام این خادم فانی بیان رحمن را که در ذکر مقام شهادت سلطان‌الشّهدآء ظاهر شده خدمت آنجناب ذکر مینماید تا جمیع دوستان لآلی بدیعهٴ منیعه از دریای بیان الهی اخذ نمایند قوله عزّ کبریائه مخاطباً لعلی قبل اکبر علیه بهآء اللّه مالک القدر انشآءاللّه باید جمیع اصفیا به ما یرتفع به امر اللّه قیام نمایند و عامل شوند تفکّر نمایند الیوم کدام یک از اعمال سبب ارتقای عباد و ارتفاع امر است نزاع و جدال و فساد در اکثر از الواح منع شده و اینکلمهٴ مبارکه از سماء اراده از قبل نازل نصرت امر اللّه بسیف حکمت و بیان است نه بسیف حدید و دون آن امثال این بیانات در آیات الهی بسیار است انشآءاللّه صاحبان ابصار دیده و دانسته‌اند در اینصورت باید اهل حقّ تفکّر نمایند که الیوم چه کشف حجابهای خلق نماید و سبب علوّ و سموّ امر الهی گردد یا علی در آنچه از قلم جاری شده تفکّر نما با زندگی خود را فدای سبیل حقّ کن این شهادتیست که بقلم و لسان و بیان و الواح منتهی نشود اسم حاء علیه منکلّ بهآء ابهاه باین شهادت کبری فائز شد قبل از شهادت ظاهره چه که از خود بهیچوجه اراده و مشیّت و خیالی نداشت جمیع اینمراتب را فدای دوست نمود و بعد هم بشهادت ظاهره فائز شد و جان را در ره محبوب حقیقی نثار نمود افسر حیات از سر برداشت و بر قدم دوست نثار نمود طوبی لمن عرف هذا المقام و طوبی لمن وجد عرف بیان الرّحمن هر نفسی فی‌الحقیقه خود را بحقّ سپرد و در سبیل حقّ از خود فانی شد او ملاحظهٴ شأن و مقام و ننگ و نام خود را ننماید و ناظر بامر اللّه و ما یثبت به حکمه شود اقسم بشمس بیانی من فاز بما نطق به قلمی انّه ربح فی کلّ عالم من عوالمی ایّاکم ان یمنعکم شیء عن سبیلی المستقیم کل باید بکمال جهد تحصیل کلمهٴ رضا نمایند ناس جاهلند و هم غافل مبیّن لازم است و اگر آن مبیّن بامر حقّ عامل شود البتّه نور بیانش عالم را منوّر نماید و امم را بشطر قدم کشاند یا علی چون نصرت امر را حقّ جلّ جلاله و عظم کبریائه مقدّس نموده از نزاع و جدال و سلّ سیف و امثال آن لذا باید بحبل اعمال طیّبه و اخلاق روحانیّه تشبّث نمود اگر نفسی للّه بآنچه ذکر شد عمل نماید البتّه در عالم اثر کند و خرق حجبات غلیظه نماید چه که آنچه را حقّ سبب و علّت نصرت و ارتفاع امر قرار فرمود نافذ و مؤثّر است یشهد بذلک کلّ عالم بصیر انتهی

اینعبد فانی از هنگام مقدّمهٴ ارض صاد به یا لیتنی کنت معهم ذاکر است فی‌الحقیقه بمقامی فائز شدند که حسرت آن از برای مقرّبین و مخلصین و امثال اینعبد فانی باقی خواهد بود حال از حقّ منیع استدعا آنکه آنجناب و اینعبد را باین شهادت که از قلم اعلی جاری شد فائز فرماید تا در زندگی خود را نثار خدمت دوست نمائیم و به ما اراده اللّه فائز گردیم

و اینکه مرقوم داشته بودید که مشرق‌الأذکار در ارض طاء معیّن شده و همچنین در بلاد اخری بعنایت حقّ جاری شده و میشود اینمراتب در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان القدم فی الجواب طوبی لمحلّ و لبیت و لمقام و لمدینة و لقلب و لجبل و لکهف و لغار و لأودیة و لبرّ و لبحر و لجزیرة و لدسکرة ارتفع فیها ذکر اللّه و ثنائه این حکم محکم در کتاب اقدس نازل ولکن این امور معلّق بحکمت است در هر حال باید بافق حکمت ناظر شد چه که مفسدین و مغلّین در کمین بوده و هستند تا مستمسکی بیابند و بضوضا قیام نمایند از اصول احکام الهی و شریعة اللّه مابین اهل فرقان جز اسمی نمانده کل در بادیه‌های ظنون و اوهام سالک و بجهّال ارض متمسّک مع‌ذلک بکمال جدّ و جهد در اطفای نور الهی که از مشرق آسمان دانائی طلوع نموده بوده و هستند افّ لهم و للّذین تمسّکوا بهم قسم بانوار وجه باقی بعد فناء اشیاء که اهل بیان محتجب‌تر و خاسرتر و پست‌تر مشاهده میشوند چه که بعد از خرق حجبات و حرق اشارات و سبحات باوهام قبل تمسّک نموده‌اند قد اتّخذوا لأنفسهم صنماً من دون اللّه الا انّهم من الأخسرین فی کتاب مبین ارتفاع مشارق الأذکار در مدن و دیار ارض خاء محبوبست چه که مطابق کتاب اللّه و سنن اوست و ستر آن از اعظم امور الّا از نفوس مطمئنّهٴ مستقیمه طوبی لنفس قامت علی خدمة الأمر و طوبی لعبد دار البلاد لانتشار آثار مالک الایجاد ولکن در ارض طاء و یاء و ش و غیرها باید توقّف نمود و بحبل صبر تمسّک جست الی ان یطلع نیّر الأمر من افق الاذن چه که در این اماکن ظهور این امور از مقتضیات حکمت خارج است ای کاش ناس غافل منافع ظاهرهٴ خود را ادراک مینمودند نراهم فی جهل عظیم هر نفسی خیر خود را ادراک نماید یک حرف از اوامر الهی را بجمیع عالم مبادله ننماید هیهات هیهات قد جعلتهم اعمالهم محرومین عن رحمة اللّه و عرفانه و اوامره انتهی

امّا فقرهٴ محلّ البرکة بسیار محبوبست و حکم صریح هم از قبل از قلم اعلی نازل ولکن باید امرش در ستر باشد چه که بعضی از دوستان ضعیفند باندک وهنی و وهمی ذکر مینمایند و نفوس ظالمه هم منتظر اگر متعرّض نشوند شاید مطالبهٴ وجه موجود را بنمایند اخذ وجه قابل نبوده و نیست ولکن امثال این امور شاید سبب احزان نفوس مقدّسه گردد لذا باید کمال حکمت در امور ملاحظه شود از حقّ میطلبیم آنجناب را بر خدمت امر مؤیّد فرماید انّه لهو المقتدر علی ما یشآء و فی قبضته ملکوت ملک السّموات و الأرضین ملاحظه نمائید این محلّ البرکة را حقّ قرار داده از برای خیر من علی الأرض مع‌ذلک اگر مطّلع شوند بنوحه و ندبه و واشریعتا قیام نمایند

و اینکه مرقوم داشته بودید که نامه‌های متعدّده ارسال فرموده‌اند و جواب عرض نشده مدّتها گذشت بلکه عهدها و قرنها و خبری از آنجناب نرسید تا اینکه این ایّام متوالیاً متواتراً حضرت زین‌المقرّبین علیه بهآء اللّه الملک الحقّ المبین دستخطهای آنجناب را که باسم این فانی بود فرستادند و مرقوم داشته بودند که مکاتیب در عرض راه مانده و همچنین جعبهٴ کاغذ و قلم این روزها نوشته بودند جعبه هم رسیده مقصود آنکه بر حسب ظاهر خبر نرسید والّا در جواب اهمال نمیرفت انشآءاللّه از حرارت محبّت الهی بشأنی مشتعل شوید که سبب اشتعال انفس افسرده گردد تا اینمقام جواب یک نامهٴ نامی آنجناب بود که عرض شد و بعد نامهٴ دیگر مسرّت‌بخش خاطر غمگین گردید از نفحاتش بهجت تمام حاصل چه که مصدّر بود بذکر محبوبکم و محبوبنا و محبوب من فی السّموات و الأرض و بعد در ساحت اقدس عرض شد قوله عزّ کبریائه انشآءاللّه آنچه را از حقّ منیع مسئلت نموده‌اند بآن فائز شوند طوبی له بما اقبل الی الأفق الأعلی و شرب کوثر البقآء و تسنیم اللّقآء من ید عطآء مالک الأسمآء و انشآءاللّه مقدّساً عنکلّ شیء بذکر حقّ ناطق و ذاکر باشند لعلّ نفوس مرده از نفحات ذکر زنده شوند و بمقام انّا الیه راجعون فائز گردند یوم ظاهر و این یومی است که جمیع بآن موعودند و انوار آفتاب حقیقت مشهود ولکن جهّال ارض از آن معرض چه که طبیعت خفّاشی در آن نفوس غلبه نموده اینست که از اشعّهٴ شمس معانی محرومند دوستان ارض خاء را از قبل مالک اسماء تکبیر برسان انّا نبشّرهم بتکبیری و ذکری و عنایتی و نذکرهم فضلاً من عندی انّ ربّک لهو الغفور العطوف نفوسیکه بمعارج ایقان ارتقا نموده‌اند و از سلسبیل حیوان در ایّام رحمن آشامیده‌اند جمیع لدی المظلوم مذکورند بگو ای اشجار حدیقهٴ محبّت الهی امطار رحمت در کلّ حین جاری و نازل است انشآءاللّه شئونات عالم و ظلم امم شما را از آن محروم ننماید لعمر اللّه دنیا فانی و ما فیها فانی جهد نمائید تا از فرات رحمت رحمن بیاشامید قسم بذات حقّ هر نفسی آشامید او بحیات ابدیّه و طراز باقی مزیّن است و یقوم علی خدمة مولاه علی شأن لا تأخذه لومة لائم و لا شماتة الّذین کفروا باللّه ربّ العالمین ای دوستان بروح و ریحان و بکمال حکمت و بیان جمع شوید و از رحیق اطهر انور باسم مالک قدر بیاشامید و انّه لحبّی العزیز البدیع و بیانی العزیز المنیع و ذکری المقدّس المتعالی العزیز الرّفیع از حوادث دنیا محزون مباشید تاللّه بحر فرح لقای شما را آمل چه که هر خیری مخصوص شما خلق شده و باقتضای اوقات ظاهر خواهد شد کذلک یبشّرکم قلمی الأعلی من هذا السّجن الأعظم فضلاً من عنده و هو الفضّال الکریم انتهی

اینکه ذکر شده بود توجّه بارض خاء نمودید و وارد ارض باء شدید و توقّف آنجناب نه یوم کامل در آن ارض و ظهور نار محبّت مابین نفوس مقبله للّه الحمد و له المنّة که آنجناب را مؤیّد فرمود بذکر و ثنا و خدمت امر انشآءاللّه روایح اختلاف از جمیع جهات مقطوع شود و نفحات اتّحاد و اتّفاق مابین احباب متضوّع گردد آنچه سبب و علّت اعلای امر اللّه مابین عباد است اوّل اتّحاد و اتّفاق است و همچنین صفات و اخلاق انشآءاللّه جمیع بآن فائز شوند

و اینکه در بارهٴ سادات شهمیرزاد علیهم بهآء اللّه و قیام ایشان بر ذکر و ثنا و خدمت امر مرقوم داشتید در ساحت امنع اقدس عرض شد فرمودند انشآءاللّه لازال باینمقام اعزّ ارجمند اعلی فائز باشند انّا نذکرهم کما ذکرناهم من قبل و نوصیهم بما یرتفع به امر اللّه فی المدن و الدّیار انتهی

و همچنین در ذکر ممالک و بلدان آنچه مذکور داشتید مایهٴ فرح و مسرّت شد انشآءاللّه در هر حین بنار محبّت الهی بشعله‌ئی فوق شعلهٴ اوّل ظاهر شوند و در صدد آن باشند که در هر یوم خود را صاحب مقامی که فوق مقام یوم قبل است در محبّة اللّه مشاهده کنند

و اینکه در بارهٴ ابناء خلیل و دوستان آن ارض نوشته بودید جمیع در ساحت اقدس اعلی عرض شد قوله عزّ کبریائه یا احبّائی فی الخآء ان استمعوا ندآء اللّه ربّکم الأبهی انّه یذکرکم بما یبقی به اذکارکم و ارواحکم فیملکوت اللّه ربّ العالمین ان استبقوا فی خدمة اللّه و امره هذا ما ینفعکم فی الدّنیا و الآخرة انّ ربّکم الرّحمن لهو المخبر العلیم لا تحزنوا عمّا ترونه الیوم سیأتی یوم فیه تنادی السن الأمم الملک للّه المقتدر الفرد الواحد الخبیر کذلک نوّرنا افق سمآء البیان بهذا النّیّر المشرق المقدّس المنیر نوصیکم یا احبّائی بالأمانة و الصّدق و العمل بما امرتم به فی کتابی الکریم البهآء علیکم و علی من یحبّکم من لدی اللّه الفرد الواحد الحکیم انتهی

و اینکه مذکور داشتند بارض صاد تشریف بردند و عنایات الهیّه را از برای بقیّهٴ آل اسم اللّه حاء علیه منکلّ بهآء ابهاه ذکر نمودند این معلوم و واضحست هر نفسی الیوم ببقیّهٴ آل اظهار محبّت نماید لدی اللّه محبوبست الحمد للّه آنجناب موفّق بوده و هستند و در ساحت اقدس اعظم این عمل مبرور مقبول افتاد نعیماً لک و هنیئاً لک از جناب آقا میرزا اس‌م و جناب ابن شهید علیه بهآء اللّه عرایض رسیده و همچنین باینعبد هم مکتوبی مرقوم داشته بودند جواب ارسال شد الحمد للّه بطراز محبّت الهی مزیّنند و این ثوب موافق کلّ نفوس بوده و هست اگر اهل عالم بآن مزیّن گردند

و اینکه مرقوم داشته بودید از جانب اینفانی نیابت نمودید این منتهی آمال اینفانی بوده نشکر اللّه بذلک فی‌الحقیقه اینفقره از فوز اعظم است از حقّ جلّ جلاله سائل و آملم که اجر عظیم عنایت فرماید اشهد انّه لا اله الّا هو و الّذی زارهما کمن زار مالک القدم علی العرش الأعظم و اینکلمهٴ مبارکه را اینعبد از لسان عظمت اصغا نمود و تمثال بیمثال در احسن احوال بساحت اقدس فائز و بانوار عرش منیر فرمودند هذا من افخر الهدایا قد حضر تلقآء وجه مالک الأسمآء طوبی له و للّذین حضرت اسمائهم لدی العرش کذلک یذکر اللّه عباده المقبلین انتهی

اگرچه این خادم فانی سبب زحمت آنجناب شده بقول اعجام بسیار درازنفسی نموده ولکن چون مقصود اوّلیّه و امل حقیقی ذکر مقصود عالمیان و دوستان او بوده بأسی نبوده و نیست جواب دوستان و آقایان آن ارض بعضی عرض شده و میشود و انشآءاللّه بتدریج ارسال میگردد چه که ارسال پاکت ضخیم موافق حکمت نبوده و نیست و همچنین بعضی الواح منیعهٴ مبارکهٴ مقدّسه از سماء مشیّت در جواب عریضهٴ جناب الّ‌اه‌ور م علیه بهآء اللّه و اسماء مذکورهٴ در عریضهٴ ایشان نازل لو شآء اللّه از بعد ارسال میشود

عرض دیگر آنکه از طرف حدبا خبر رسید که جناب حبیب روحانی جناب آقا میرزا اسداللّه علیه بهآء اللّه مراجعت مینمایند لذا این کرّه چیزی خدمت ایشان عرض نشد اسأله تعالی بأن یؤیّده فیکلّ الأحوال و یقدّر له خیر الآخرة و الأولی عرایض ایشان در ساحت اقدس عرض شد و جواب هم نازل انشآءاللّه ارسال میشود خدمت حبیب مکرّم جناب ملّا علی علیه بهآء اللّه و همچنین خدمت جناب ابن شهید علیهما بهآء اللّه و جناب آقا خداداد و آقا عزیزاللّه و سایر آقایان علیهم بهآء اللّه عرض تکبیر و فنا و نیستی خود را معروض میدارم آنچه نزد اینعبد ارسال داشتند در ساحت امنع اقدس عرض شد و همچنین اینعبد هم خدمت بعضی جواب معروض داشت از حقّ توفیق میطلبم موفّق شوم بر ارسال آن از بعد

اینکه مذکور داشتند که جناب ملّا غلام رضا از شاه‌رود بآنجناب نوشته‌اند قلیل وجهی از مال اللّه نزد این ذرّه هست و چند نفر مسکین و پریشانهم در این شهر هستند و علاوه بر این بعضی الواح و آثار هم لازم است که نوشته شود و باطراف این بلد ارسال گردد آیا جایز است که این وجه باینمصارف برسد انتهی امثال اینفقره از قبل بساحت اقدس عرض شده حکم محکم اینکه در هر بلد آنچه از حقوق اللّه موجود است و یا بشود باید در ساحت اقدس عرض شود آنچه حکم صادر معمول گردد تا هر امری منظّم باشد ولکن در این فقرهٴ مخصوص اذن فرمودند که آنچه جناب ملّا غلام رضا اراده نموده عمل نماید و از بعد محبوب آنکه آنچه در کتاب اقدس نازل بآن عامل شوند تا جمیع بطراز ارادهٴ محبوب عالمیان مزیّن باشد

ذکر مخدّره والده علیها بهآء اللّه و سایرین در ساحت امنع اقدس اعلی عرض شد هذا ما نطق به لسان القدرة و القوّة جمیع تحت لحاظ عنایت و ظلّ سدرهٴ رحمت ساکن و مستریح باشند انّا نکبّر من هذا المقام علی وجوههنّ و نذکّرهنّ بآیات اللّه المهیمن القیّوم طوبی لهنّ بما فزن بآیات اللّه و ذکره و عرفانه فی ایّامه ان هذا الّا مقام عظیم البهآء علیهنّ و علی اللّائی آمنّ بالفرد الخبیر

انّا نذکر فی هذا المقام اخاک الّذی حضر کتابه لدی العرش بشّره بذکری ایّاه لیکون من الشّاکرین انّا قرأنا کتابه و اجبناه سوف نرسل الیه لو شآء اللّه لوح کریم لیجد منه عرف ذکری و بیانی انّ ربّک لهو الذّاکر العلیم البهآء علیه من لدی اللّه ربّ العالمین انتهی

عرض میشود حضرت غصن اللّه الأعظم روحی و ذاتی و کینونتی لتراب قدومه العزیز فدا چندیست بمحلّیکه دو یوم مسافت باین ارض است تشریف برده‌اند انشآءاللّه بعد از مراجعت آنچه از مراتب خلوص و نیستی و فنا خدمت ایشان معروض داشته بودند عرض میشود و اظهار عنایتشان نزد آنجناب ارسال میگردد البهآء و الثّنآء علیکم و علی من معکم و علی الّذین فازوا بهذا الأمر العظیم

خ‌ادم

٢٧ محرّم سنهٴ ١٢٩٨

این سند از [کتابخانهٔ مراجع بهائی](http://www.bahai.org/fa/library) دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجّه به مقرّرات مندرج در سایت [www.bahai.org/fa/legal](http://www.bahai.org/fa/legal) استفاده نمائید.

آخرین ویراستاری: ۳۱ مه ۲۰۲٣، ساعت ۰۰:۳ بعد از ظهر

1. ۱ ارقام ٢ و ۵ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکيل ميدهد. [↑](#footnote-ref-1)